رابطه عقل و دين

جعفر فكرى

در كلام جديد, بحث عقل و دين جايگاهى خاص و مهم دارد. اساسى ترين مسئله در اين زمينه اين است كه آيا رابطه عقل و دين تعارض است يا تعاون؟

البته بايد توجه داشت كه بحث عقل و دين جزء مسائل كلام جديد نيست, بلكه از كهن ترين مسائل كلامى است كه از ديرباز دغدغه بشرى بوده است. آن چه از آثار افلاطون و ارسطو و سقراط و ديگر حكيمان و دانشمندان پيشين فهميده مى شود اين است كه اين بحث سال ها پيش از ميلاد مسيح(ع) هم مطرح بوده است و در قرون وسطا كسانى از مسيحيان چون: (آگوستين قديس, توماس آكويناس و فلوطين) اين بحث را به صورت جدى پى گرفتند, در دوره رنسانس و پس از آن هم تاكنون شخصيت هايى چون: (كانت, ويتگنشتاين, كى يك گارد و…) اين بحث را تعقيب كردند و در اسلام هم دانشمندانى از فلاسفه, متكلمان, عرفا و محدثان وارد اين مقوله شده و بحث كرده اند; بنابراين, نسبت دين و عقلانيت هميشه مورد عنايت دانشوران بوده و درباره آن نظرهاى گوناگون و متفاوتى ابراز شده است. مباحث مربوط به آن نيز, گاه با عنوان (وحى و عقل), گاه با عنوان (عقل و نقل), گاه (عقل و شريعت) و گاه (عقل و ايمان) در كتاب ها آمده است.1

آيا عقل2 در قلمرو دين جايگاهى دارد يا خير؟ اگر دارد, آيا همتاى دين است يا بالاتر و يا پايين تر از آن؟ آيا عقل, نقشى در نظام عقيدتى دينى دارد؟ و آيا عقل, مقدم است يا عقيده و ايمان؟

در حوزه انديشه بشرى, سه ديدگاه كلى در اين زمينه وجود دارد:

الف) برخى از افراط گرايانِ حوزه الهيات از آغاز ظهور مسيحيت با ادعاى برترى ايمان گفتند: وحى از سوى خدا به بشر عطا شده تا جاى گزين همه معارف شود و چون خدا با ما سخن گفته و راه و برنامه به ما داده, نيازى به تفكر عقلى و فلسفى نداريم.

ب) در برابر اين گروه, يك دسته به اصالت عقل معتقدند و مى پندارند كه انسان با چراغ عقل مى تواند مسير خود را روشن كند و راه كمال را بپيمايد و به سعادت برسد و نيازى به شريعت و دين ندارد. دين براى مردمِ عامى است نه متفكران و خردمندان.

ج) دسته سومى نيز هستند كه ديدگاه معتدل و واقع گرايانه دارند و معتقدند: بين عقل و وحى, و عقل و ايمان هم آهنگى وجود دارد و هريك نقشى خاص در راه يابى انسان به واقع ايفا مى كنند. اينان مى گويند: ايمان و علم و عقل, دو نوع معرفت جداى از هم هستند كه هريك وظيفه اى خاص دارند و هيچ يك جاى گزين ديگرى نمى شود, زيرا ايمان, پذيرفتن چيزى است كه خدا آن را وحى كرده است3 و علم, پذيرش چيزى است كه به گونه اى طبيعى در پرتو عقل كشف مى شود.4 در واقع, انسان بايد با استفاده از اين دو منبع, به حيات انسانى و معنوى برسد و سير كمال را ادامه دهد.

اين حقيقت از ديرباز مورد عنايت دانشوران بوده است. استاد زرين كوب مى گويد:(با آن كه بين قلمرو وحى كه عالم كشف و الهام است, با قلمرو عقل كه اقليم تجربه و برهان است, نزد اكثر اذهان, جدايى به نحو بارزى محسوس است, محققانِ اصحاب ديانات, جمع بين آن ها را ممكن بلكه متحقق ديده اند و حتى بى آن كه وحى را بالضروره تابع عقل يا محتاج تأييد آن بشمرند, عقل را در آن چه حاصل وحيِ انبيا است غالباً ممد و مؤيد يافته اند).5 به نظر اينان, سعادت انسان وقتى تأمين مى شود و حيات انسانى پيدا مى كند كه از عقل و دين پيروى كند.

مفسر كبير قرآن, علامه طباطبايى(ره), در تفسير آيه31 سوره يونس (كيست كه زنده را از مرده و مرده را از زنده بيرون مى آرد), مى فرمايد: (مقصود از اخراجِ زنده, اخراج انسان زنده از انسان مرده و به عكس خواهد بود و ما قبلاً بيان كرديم كه حياتِ مخصوصِ به انسان عبارت است از اين كه انسان داراى نعمت عقل و دين باشد; پس منظورِ اخراج انسان زنده از مرده و به عكس, اين است كه خداى تعالى از انسانى بى عقل و دين, انسانى داراى عقل و دين و داراى سعادت انسانيت خارج مى كند و به عكس از انسانى داراى سعادت انسانيت, انسانى خارج مى سازد كه فاقد آن است.)6

گرچه مى توان گفت اين آيه اسرار ديگرى هم دارد; مثل اين كه مواد غذايى پس از جذب و هضم مى ميرند, در عين حال از همين مواد مرده, اسپرم زنده توليد مى شود كه باعث تكوين جنين انسان مى شود; پس حيات از موت, و مرگ از حيات برمى خيزد.

رابطه عقل و دين در قرآن و روايات

قرآن مجيد سه ديدگاه كلى را كه در قالب موضع گيرى در برابر وحى و دعوت پيامبران ابراز مى شده است در آياتش منعكس كرده است:

1. گروه ملحدان و كافران كه وحى را ره آورد گمان و پندار مدعيان نبوت دانسته و اصولاً اصالت و واقعيتى براى آن قائل نبودند تا آن را با عقل مقايسه كنند.

قرآن از بعضى از اين گونه افراد نقل مى كند كه: (و هنگامى كه آيات ما بر آن ها خوانده مى شود, مى گويند: شنيديم (چيز مهمى نيست) و اگر بخواهيم مثل آن را مى گوييم, اين ها همان افسانه هاى پيشينيان است.)7

از برخى ديگر نقل مى كند كه در برابر شعيب پيامبر(ع) موضع گرفته و گفتند: (اى شعيب! بسيارى از آن چه را مى گويى ما نمى فهميم);8 يعنى مطالب تو براى ما قابل فهم نيست.

از اين گونه موضع گيرى ها روشن مى شود كه ملحدان و كافران چيزى را كه از ماوراى ماده نشأت گرفته باشد قبول نداشتند, زيرا آنان ابزار شناخت را منحصر در حس, و راه شناخت را منحصر در اثبات و ابطال تجربى مى دانستند و وحى را قبول نداشتند.

2. گروه دوم كسانى هستند كه وحى را به عنوان يكى از منابع شناخت پذيرفته اند, لكن راه افراط و يا تفريط را پيش گرفته اند; گروهى عقل را معيار سنجش شرع دانسته اند, هرچند عقل, منسوب به هوا و آلوده به هوس باشد و هر آن چه را كه در ظرف فهم و درك آن نگنجد رد مى كنند. قرآن مجيد درباره اين طيف مى گويد: (چنين نيست كه هرگاه پيامبرى چيزى برخلاف هواى نفس شما آورد, در برابر او تكبر كرديد (و از ايمان آوردن به او خوددارى كرديد) پس عده اى را تكذيب كرده و جمعى را به قتل رسانديد.)9

اينان آن چيزهايى را كه شرايع انبيا آورده و مطابق تمايلاتشان نبوده رد كرده و در برابر پيامبران موضع خصمانه گرفتند. قرآن مى گويد: (آن ها مى گويند به خدا و پيامبر ايمان داريم و اطاعت مى كنيم, ولى بعد از اين ادعا گروهى از آنان روى گردان مى شوند. آن ها در حقيقت مؤمن نيستند. و هنگامى كه از آنان دعوت شود به سوى خدا و پيامبرش بيايند تا در ميانشان داورى كند, ناگهان گروهى از آنان روى گردان مى شوند; اما اگر حق داشته باشند (و داورى به نفع آنان باشد) با سرعت پذيرفته و به سوى او مى آيند.)10

اين گروه كسانى هستند كه خواسته و سود و زيان خود را معيار پذيرش تعاليم دين قرار مى دهند و پندار خود را بر وحى ترجيح مى دهند. در واقع اينان هواگرا هستند نه عقل گرا.

در مقابل اين ديدگاهِ افراطى عقل گرا, گروه ديگرى بودند كه جنبه تفريط را گرفته و عقل را تنها وسيله و ابزار ورود به شريعت پذيرفته اند و مى گويند: انسان به وسيله عقل به خدا توجه مى كند و نياز به هدايت الهى را درك مى كند و پيامبر را مى شناسد, لكن پس از آن, عقل معزول مى شود و بايد به آن چه از نبى و وصى به او رسيده بسنده كند. اين گروه نيز از نقش عقل در تشخيص و تمييز وحى و آسيب شناسى دينى غافل اند و توجه ندارند كه پس از اثبات اصل وحى نيز در دايره شريعت نيازمند به عقل و رعايت قوانين كلى آن هستند و در بسيارى از موارد بايد براى فهم متون دينى و صحت و سقم روايات از عقل بهره گرفت.

3. دسته سوم كسانى هستند كه جايگاه وحى و عقل را به روشنى دريافته و حوزه هريك را به خوبى مى شناسند و مى پذيرند. اينان به تعبير قرآن مجيد, اولوالالباب و صاحبان خرد و انديشه اند. در نظر اين افراد, عقل به برخى از اصول و مبادى عقلى و احكام مترتب بر آن, معيار است و شرع نيز در اين موارد سخنى برخلاف عقل ندارد تا با آن سنجيده شود. البته عدم مخالفت وحى و دين با موازين عقلى به اين معنا نيست كه وحى در زمينه معارفِ عقليِ دين بى نظر باشد, بلكه به اين معنا است كه در اين موارد نظر دين همان نظر عقل است و جنبه ارشادى دارد. پيامبران نيز در بيدارى عقل مى كوشيدند تا در پرتو آن, مردم حقايق را دريابند. على(ع) مى فرمود: (ويثيروا لهم دفائن العقول; يعنى پيامبران آمدند تا گنجينه هاى عقل ها را بر آدميان آشكار سازند).11 امام موسى كاظم(ع) نيز فرمود: خداوند را بر آدميان دو حجت است: يكى, درونى يعنى عقل, و ديگرى, بيرونى يعنى پيامبران.)12

نسبت عقل و دين در تاريخ اسلام

در تاريخ تفكر اسلامى و مباحث درون دينى نيز در تبيين نسبت ميان عقل و دين, سه دسته مشاهده مى شود كه سه ديدگاه متفاوت دارند:

1. ظاهرگرايانِ جمودانديش كه ظواهر دينى و نصوص را حتى در اصول اعتقادات ملاك قرار داده و هرگونه انديشه در معارف دينى را ممنوع دانسته اند و معتقدند بعضى از معارف دينى با عقل قابل ادراك نيست.

2. عقل گرايان كه معتقدند همه معارف دينى با عقل قابل درك است.

3. گروهى كه عقل و نقل را هم آهنگ يك ديگر دانسته و مى گويند: همان گونه كه وحى و شريعت از منابع شناخت انسان است, عقل نيز از منابع معرفت انسانى است و حق با همين گروه است. نظر اسلام واقعى نيز همين است, زيرا در سرتاسر تعاليم دين اسلام اين هم آهنگى به چشم مى خورد. كسانى كه عقيده به تضاد بين عقل و دين دارند, يا از اسلام بى اطلاع اند و يا مغرض اند.13

على(ع) فرمود: عقل دو گونه است: عقل ذاتى و عقل تجربى و هر دو به انسان بهره مى رسانند. كسى كه در گرو عقل باشد, صاحب عقل و دين است و هر كه فاقد آن باشد, سرمايه اش گناه است. دوست هر كسى عقل او است و دشمنش نادانى او. عاقل كسى نيست كه خوبى را از بدى تميز دهد, عاقل كسى است كه بين دو بدى تميز دهد كدام بهتر است. هم نشينى با عاقلان, مايه شرف است. عاقلِ كامل بر سرشت بد پيروز است. بر عاقل لازم است كارهاى زشت خود را در دين و نظر و اخلاق و ادب مورد توجه قرار دهد, بدى ها را بشناسد يا به دل بسپارد و يا در دفترى بنويسد و در از بين بردن آن بكوشد.14

اصبغ بن نباته از امام على(ع) نقل كرده كه فرمود: جبرئيل بر آدم(ع) فرود آمد, گفت: اى آدم, من مأمورم تو را مخير سازم به اين كه يكى از اين سه چيز را انتخاب كنى و دو تاى ديگر را رها سازى. گفت: كدام سه چيز؟ گفت: عقل و حيا و دين. آدم گفت: عقل را برگزيدم. جبرئيل به حيا و دين گفت: برويد و او را رها كنيد. گفتند: ما مأموريم هرجا كه عقل است با آن باشيم. جبرئيل گفت: باشيد و عروج كرد.15

استاد مطهرى(ره) مى گويد: (اين پيوندى كه ميان عقل و دينِ اسلام هست, در مورد هيچ دينى وجود ندارد. شما از علماى هر دين ديگرى بپرسيد چه رابطه اى ميان دين و عقل هست, مى گويند: هيچ, اصلاً عقل را با دين چكار؟ مسيحيت از تثليث شروع مى شود و در اين مورد حرفى مى زنند كه اگر بگويم با عقل جور درنمى آيد, مى گويند: در نيايد. آن ها وقتى مى گويند: ايمان و تعبد, مقصودشان پشت پا زدن به عقل و تسليم كوركورانه در مقابل دين است. در اسلام تسليم كوركورانه نيست, تسليمى كه ضد عقل باشد, نيست. البته تسليمى كه مافوق عقل باشد هست… كه آن, خودش مطابق حكمتِ عقل است. عقل هم مى گويد: جايى كه اطلاع ندارى حرف بزرگ تر را بپذير.)16

با توجه به اين مطالب تذكارگونه,در اين شماره موضوع پژوهش مقطع ديپلم و بالاتر را به موضوع عقل و دين اختصاص داديم تا پژوهش گران عزيز با توجه به ابعاد گوناگون آن, مقالات مفيدى ارائه دهند.

محورهاى بحث:

1. عقل و حوزه ادراكى آن.

2. عدم تعارض عقل با دين درباره كدام دين صحيح است؟

3. محل نزاع و انگيزه پيدايش ديدگاه تعارض عقل و دين.

4. جايگاه عقل در فرهنگ اسلامى.

5. رابطه عقل و دين در تفكر اسلامى.

6. بررسى مفهوم و گستره عقل نظرى و عقل عملى.

7. حسن و قبح عقلى و جايگاه آن در شرع.

8. جايگاه عقل در عرصه اجتهاد.

9. مستقلات عقليه چيست؟

10. چگونه عقل از منابع فقه است؟

منابع:

1. قرآن, كتاب هاى روايى: اصول كافى, نهج البلاغه, بحارالانوار و….

2. در قلمرو وجدان, دكتر عبدالحسين زرين كوب.

3. كتاب هاى استاد شهيد مطهرى.

4. دين شناسى, آيةاللّه جوادى آملى.

5. شريعت در آينه معرفت, آيةاللّه جوادى آملى.

6. نقدونظر, شماره هاى 26ـ 25 و 28ـ27.

7. كلام جديد, عبدالحسين خسروپناه.

پى نوشت ها:

1ـ ر.ك: مرتضى مطهرى, مقالات فلسفى, ج2, ص63.

2ـ گفتنى است كه عقل نيروى خدادادى است و كارش ادراك است. گاه هست و نيست ها را درك مى كند كه متعلقش حكمت نظرى است و گاه بايدها و نبايدها را درك مى كند كه متعلق آن, حكمت عملى است. ر.ك: آيةاللّه جوادى آملى, دين شناسى, ص122.

3ـ (آمن الرسول بما انزل اليه من ربه و…; بقره(2) آيه 285.

4ـ براى آشنايى بيشتر با اين ديدگاه ها و سخنان طرفداران آن, ر.ك: آيةاللّه جوادى, دين شناسى, ص121; عبدالحسين زرين كوب, در قلمرو وجدان, ص159.

5 ـ عبدالحسين زرين كوب, همان (انتشارات سروش) ص256.

6 ـ ترجمه الميزان, ج10, ص74.

7ـ انفال(6) آيه 31.

8 ـ هود(11) آيه 91.

9ـ بقره(2) آيه 87.

10ـ نور(24) آيات47ـ49.

11ـ نهج البلاغه, خطبه 1.

12ـ بحارالانوار, ج75, ص6.

13ـ ر.ك: عبدالحسين خسروپناه, كلام جديد (مركز مطالعات و پژوهش هاى فرهنگى حوزه علميه قم) ص66.

14ـ تحف العقول (چاپ جامعه مدرسين) ص386. براى اطلاع بيشتر: ر.ك: آيةاللّه جوادى آملى, شريعت در آينه معرفت, ص207.

15ـ من لايحضره الفقيه, ج4 (چاپ جامعه مدرسين) ص116; خصال صدوق, ج1, ص102.

16ـ اسلام و مقتضيات زمان, ج1, ص247.